

باسهیلادشهبهانی، دبیر کمیسیون انسان‌شناسی خاورمیانه

# نبض جامعه در دست انسان‌شناسان است

از دست دادن سوریه، از دست دادن گذشته بشر است



بسهیلادشهبهانی در نشست

شادی خوشکار | ممسنی استان فارس،

دهه ۵۰، طبیعت زیبایی که به آن بهشت زمین می‌گویند، مردم در کپرهای زندگی می‌کنند، زیر درخت‌های گردو، صدای آب می‌آید و ماه می‌درخشد. زن جوانی که تازه از آمریکا آمده وارد اتاق می‌شود. مردها گروهی بلند می‌شوند و اتاق را ترک می‌کنند. صدای گریه کودکی بیمار می‌آید. یکی از زنان ممسنی با لباس‌ها و جواهرات محلی در جعبه کوچکی را باز می‌کند و دارویی شیمیایی به کودک می‌دهد.

امروز در دهه ۹۰، سهیلا شهبهانی در سالی از موقوفات محمود افشار، می‌نشیند روبه‌روی دانشجویان، پژوهشگران و علاقه‌مندان به انسان‌شناسی، از شوک‌های فرهنگی‌اش در آن روز می‌گوید و از زن جوانی که نزدیک ۴۰ سال قبل برای پژوهشی از آمریکا به ایران آمد، به ممسنی استان فارس و همین‌جا ماندگار شد: «یکی از دوستانم در دوران دانشگاه اهل ممسنی بود و عکس‌هایی نشانم داد که باورم نمی‌شد. بعد به این منطقه آمدم و با تصاویر بسیار زیبایی مواجه شدم؛ منطقه‌ای که یکی از چند بهشت روی زمین بود.»

دختر خانواده مهاجر اصفهانی در تهران، ساکن خیابان فروردین روبه‌روی دانشگاه، از دبیرستان به انگلیسی درس خوانده بود؛ در مدرسه سهیل که می‌گوید خاطرات تلخی از محیط سرسخت آن دارد. سال آخر دبیرستان بود که به آمریکا رفت و در ابتدا فلسفه خواند و شروع کرد: «در خانواده ما حرف حساب و کتاب و منطق و عدالت و قانون زده می‌شد.» دو برادرش استاد ریاضی هستند: «من دوست داشتم کار دیگری کنم. در پی کاری بودم که خیلی ناب باشد. در آن دوره جز فلسفه نمی‌توانستم چیزی را راجد کنم، در فلسفه لیسانس گرفتم.»

از صبح تا شب، وقتی دانشجویان دیگر در شهر می‌گشتند و تفریح می‌کردند، شهبهانی به همراه چند دانشجوی دیگر ایرانی و چینی در کتابخانه دانشگاه فلسفه می‌خواند: «ما از هفت صبح تا یازده شب فقط می‌خواندیم. با یک نفر که آشنا می‌شدیم، هر کتابی درباره‌اش بود، می‌خواندیم.»

گاهی در مسیر بین محل اقامت و کلاس درس سسر بلند می‌کرد و آدم‌هایی را می‌دید که در اتوبوس نشسته‌اند، آدم‌های متفاوت: «با خودم می‌گفتم چه تجربیاتی چه برنامه‌های فرهنگی می‌شود رفت. دیدم من هستم که از دنیا می‌خورم. همان زمان می‌بینی‌ها در دانشگاه کالیفرنیا بودند و همه اینها کم‌کم من را از فلسفه به سمت زندگی روزمره آوردند.»

به فرانسه سفر می‌کند تا فرانسوی یاد بگیرد، انگار حیایی که تا آن زمان در آن زندگی می‌کرد، می‌ترسد: «خیلی عجیب است وقتی آدم‌های متفاوت می‌بینی، متوجه می‌شوی دنیا دیگری هم هست، فکر کردم باید بیایم این طرف تر. به من می‌گفتند تو در قرن هجدهم به سر می‌بری، کجایی؟ احساس کردم باید روی موضوعاتی از تجربه روزمره خودم کار کنم.

علاقه زیادی هم به نوشتن داشتم و دیدم در اینجا می‌توانم از توانایی‌ام در نوشتن استفاده کنم. با زبان انگلیسی آشنایی کامل داشتم و استادانم راضی بودند اما به فارسی نمی‌توانستم خوب بنویسم.» انسان‌شناسی را انتخاب کرد و سال ۱۳۵۶ پس از دکترای وقت به ایران برمی‌گشت، فکر می‌کرد که نمی‌شود در اینجا کار علوم اجتماعی کرد. انقلاب شد. فکر کرد درس بدهد یا نه؛ کار اصلی‌اش پژوهش است: «یک‌باره دیدم دنیای عظیم فرهنگ ایرانی به رویم باز شد. همان اول که آمدم کمی تدریس کردم تا انقلاب فرهنگی شد. بعد از آن هم مدتی در دانشگاه تهران درس دادم که بیشتر برایم آموزش تدریس بود. فارسی بلد نبودم و در رشته‌های علوم اجتماعی زبان تنها کلمه نیست بلکه یک مفهوم کلان فرهنگی است. من باید آموزش می‌دیدم و هیچ‌کس نبود آموزش بدهد و بشود درباره این مسائل با او حرف زد. مجبور بودم نه تنها متن را بگویم، بلکه آموزش‌های جنبی ببینم که چگونه می‌شود کار آموزش انجام شود.» از سال ۱۳۷۱ تدریس در دانشگاه شهید بهشتی را شروع کرد. می‌گوید ما آن موقع با یک نوع مسئولیت در قبال ایران رشد می‌کردیم؛ چیزی که شاید الان بیگانه باشد، احساس می‌کردیم مسئول این خاکیم.

زنان موضوع یکی از نخستین مقاله‌هایش در ایران بود. کار روی گروه‌های فسال زنان دوره انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، کاری که راهش را در آینده به او نشان داد و کاری که

۱۴ سال طول کشید تا در ایران منتشر شود: «فهمیدم زنان یک موضوع سیاسی است. این موضوع را کنار گذاشتم. هر بار مجبور شدم موضوعی را به خاطر سیاسی بودن کنار بگذارم و سراغ موضوع دیگری بیایم. بعد از آن به گروه انسان‌شناسی شهری رفته، روزی که وارد گروه شدم ۴ نفر بودیم و وقتی آن گروه را هم ترک کردم و با گروه عشایر کوچ‌رو فعالیتیم را شروع کردم، توانسته بودیم ۱۴ جلسه برگزار کنیم.» در این سال‌ها فعالیتش در مجمع بین‌المللی علوم انسان‌شناسی و قوم‌شناسی پا برجاست. بعد از آن که معاون مجمع شد، پیشنهاد کمیسیون انسان‌شناسی خاورمیانه را داد و این کمیسیون تشکیل شد و همان زمان انتشار مجله انسان‌شناسی خاورمیانه را شروع کرد که به زبان انگلیسی و فرانسه منتشر می‌شود: «از سال ۸۰ متوجه شدم که چاپ در ایران سخت و مسأله‌دار است. آن زمان دفتر نشر دانشگاهی می‌خواست کتاب شکوه ایران را تهیه کند که کتاب سه جلدی بزرگ و معظم و زیبایی بود. من هم برای تهیه این کتاب همکاری می‌کردم و بیشتر می‌خواستم ببینم این مرکز چطور کار می‌کند. تمرین انتشار مجله را آنجا انجام دادم و از آقای دکتر پورجوادی خواهش کردم که مجله در آورم. دو شماره اول به اضافه ضمیمه در آنجا منتشر شد و بعد خودم این مجله را به نام فرهنگ و انسان منتشر کردم.»

از دست دادن سوریه، از دست دادن گذشته بشر

می‌گوید زمانی که ما دانشجو بودیم اصلا به «کارت سبز» فکر هم نمی‌کردیم و کترشان مان بود. خودم را مهاجر نمی‌دانستم و رفته بودم درس بخوانم، دوست نداشتم مهاجر باشم، بریدگی برایم تجربه سختی بود: «حالا به بچه‌های دانشجو نگاه می‌کنم که خودشان را برای این کارت سبز می‌کشند. حالا خاورمیانه جایی است که همه از آن مهاجرت می‌کنند. مردم از ایران مهاجرت می‌کنند، عده‌ای از افغانستان به ایران مهاجرت می‌کنند، عده‌ای کارگر کشورهای عربی مثل عربستان می‌شوند و عده زیادی به دلیل جنگ بارشان را ششانه می‌بندند و می‌روند یک قاره دیگر، یک روستا یا یک خانواده گروهی حرکت می‌کنند و شهبهانی می‌گوید که می‌خواهند خصلت‌های خانوادگی خود را حفظ کنند: «دو سال پیش شوق ترکیه بودم و سوری‌ها را دیدم که چه رفت‌بیار زندگی می‌کنند. قبلا روستاییانی بودند که غذایشان از خاک می‌آمد و الان خیلی وحشتناک بود، گدایی می‌کردند. چه کسی می‌تواند حیثیت از دست رفته مردم را جایگزین کند. آنها بعد از سه نسل در فرهنگ مقصد ادغام می‌شوند. ادغام کامل یا مولتی کالجالیسم که قبول کنند فرهنگ خود را حفظ کنند. تجربه‌های این‌چنینی را داریم؛ مثل کسانی که از آفریقای شمالی به فرانسه رفتند و بعد از چند نسل دیگر نه تجربه‌ای مثلا از مراکش دارند و نه فرانسه جایشان است. مهاجرت پدیده‌ای است که تا نسل‌ها اثرگذار است. گاهی

جمعیت‌ها به مهاجران خوشامد می‌گویند چون کارگران ارزان هستند و عده‌ای دیگر در حاشیه شهرها ساکن می‌شوند.» اما امروز دیگر مهاجرت مثل قدیم صورت نمی‌گیرد؛ او از افغانستانی‌هایی می‌گوید که اینجا هستند و تجربیات تلخی دارند. آنها که ریشه‌هایشان در آتش می‌زنند، بروند، آنها که ریشه‌هایشان در شهرهای مختلف ایران است و خودشان را در اروپا و آمریکا هم تصور می‌کنند: «ممکن است جمعیت‌هایی که مهاجرت می‌کنند مجدداً کشورهای خود را بازسازی کنند. همه می‌گویند به به دموکراسی و زبان انگلیسی و به این امید مهاجرت می‌کنند ولی حفظ خصیصه‌های کشورهای مختلف برای آینده بشریت لازم است. اگر افراد را از خصلت‌هایی که می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند، منع کنیم یا فکتر فرهنگی مواجه می‌شویم.»

تنها فرزند شهبهانی هم مهاجرت کرده است. می‌خندد و می‌گوید نتوانستم منصرفش کنم: «زمانی می‌خواست هنر بخواند اما خودمان سبوقش دادیم به فرهنگ و انسان منتشر کرد.»

تنها فرزند شهبهانی هم مهاجرت کرده است. می‌خندد و می‌گوید نتوانستم منصرفش کنم: «زمانی می‌خواست هنر بخواند اما خودمان سبوقش دادیم به فرهنگ و انسان منتشر کرد.»

از دست دادن سوریه، از دست دادن گذشته بشر

می‌گوید زمانی که ما دانشجو بودیم اصلا به «کارت سبز» فکر هم نمی‌کردیم و کترشان مان بود. خودم را مهاجر نمی‌دانستم و رفته بودم درس بخوانم، دوست نداشتم مهاجر باشم، بریدگی برایم تجربه سختی بود: «حالا به بچه‌های دانشجو نگاه می‌کنم که خودشان را برای این کارت سبز می‌کشند. حالا خاورمیانه جایی است که همه از آن مهاجرت می‌کنند. مردم از ایران مهاجرت می‌کنند، عده‌ای از افغانستان به ایران مهاجرت می‌کنند، عده‌ای کارگر کشورهای عربی مثل عربستان می‌شوند و عده زیادی به دلیل جنگ بارشان را ششانه می‌بندند و می‌روند یک قاره دیگر، یک روستا یا یک خانواده گروهی حرکت می‌کنند و شهبهانی می‌گوید که می‌خواهند خصلت‌های خانوادگی خود را حفظ کنند: «دو سال پیش شوق ترکیه بودم و سوری‌ها را دیدم که چه رفت‌بیار زندگی می‌کنند. قبلا روستاییانی بودند که غذایشان از خاک می‌آمد و الان خیلی وحشتناک بود، گدایی می‌کردند. چه کسی می‌تواند حیثیت از دست رفته مردم را جایگزین کند. آنها بعد از سه نسل در فرهنگ مقصد ادغام می‌شوند. ادغام کامل یا مولتی کالجالیسم که قبول کنند فرهنگ خود را حفظ کنند. تجربه‌های این‌چنینی را داریم؛ مثل کسانی که از آفریقای شمالی به فرانسه رفتند و بعد از چند نسل دیگر نه تجربه‌ای مثلا از مراکش دارند و نه فرانسه جایشان است. مهاجرت پدیده‌ای است که تا نسل‌ها اثرگذار است. گاهی

نشان می‌دهد کشورهای غربی چقدر از زندگی این منطقه بی‌اطلاعتند و انسان‌شناس‌ها هستند که باید زندگی این مردم و پیشینه‌شان را برای کشورهای دنیا روشن کنند و نقش مهمی در توسعه فرهنگی و سیاسی این منطقه دارند. آنچه باعث شد شهبهانی به فکر راهاندازی کمیسیون انسان‌شناسی خاورمیانه بیفتد، کمبود انسان‌شناس در این منطقه بود. زمانی که هنوز خبری از اتفاقات کشورهای عربی نبود، فکر کردم ما چرا یک کمیسیون منطقه‌ای نداشته باشیم تا بتوانیم انسان‌شناسان خاورمیانه را قوی کنیم. سال ۲۰۰۹ بود که درخواست تشکیل این گروه را دادم و پذیرفته شد.» می‌گوید ای اتفاقی که الان دارد در خاورمیانه

می‌افتد شبیه همان نیست که در دوران استعمار بر سر کشورهای آفریقایی آمد؟ تمام انسان‌ها در توان فرهنگ‌سازی برآیند و کسی حق ندارد بگوید من فرهنگ تو را تغییر می‌دهم، تو مثل من بیندیش و من می‌خواهم سرزمین و بازار تو را بگیرم؛ «انسان‌شناسی رشته‌ای است که به انسان در هر مکان می‌پردازد و انسان‌شناس‌ها به تمام نقاط کره زمین رفته‌اند. ما انباشتی از اطلاعات درباره آمریکای جنوبی و آفریقا داریم. اینها چه کمکی برای درک دوره استعمار به ما می‌کند و شباهت و فرق آن به الان در خاورمیانه به وقوع می‌پیوندد، چیست؟ امروز می‌گویند می‌خواهند نقشه خاورمیانه را عوض کنند و همه اینها در برابر چشم ما به وقوع می‌پیوندد. الان اسمش دست استعمار نیست اما آیا اینها همان اتفاق‌ها نیست که ما خواسمان

هر کاری را شروع می‌کنم می‌گویم نخستین نیستیم. خیلی‌ها این را زار رفتند و نخست باید بیایم ببینیم چه کسانی بودند. در همین خوانند‌ها بود که با نخستین متون انسان‌شناسی که صادق هدایت منتشر کرده بود، آشنا شد. تریاشیبانی را هم مادر انسان‌شناسی ایران می‌داند که کتاب انسان‌شناسی را به فارسی ترجمه کرد و از کارهای غلامحسین ساعدی و جلال احمد در انسان‌شناسی می‌گوید

استعمار به ما می‌کند و شباهت و فرق آن به الان در خاورمیانه به وقوع می‌پیوندد، چیست؟ امروز می‌گویند می‌خواهند نقشه خاورمیانه را عوض کنند و همه اینها در برابر چشم ما به وقوع می‌پیوندد. الان اسمش دست استعمار نیست اما آیا اینها همان اتفاق‌ها نیست که ما خواسمان

استعمار به ما می‌کند و شباهت و فرق آن به الان در خاورمیانه به وقوع می‌پیوندد، چیست؟ امروز می‌گویند می‌خواهند نقشه خاورمیانه را عوض کنند و همه اینها در برابر چشم ما به وقوع می‌پیوندد. الان اسمش دست استعمار نیست اما آیا اینها همان اتفاق‌ها نیست که ما خواسمان



نیست و امروز از آن‌سو با لغات جدیدی مثل تئوریسم با ما مواجه می‌شوند؟ دانش ما و ادبیاتی که ما در انسان‌شناسی با آن درس می‌خوانیم از میلیون‌ها سال پیش تا حال را در نظر می‌گیرد. ما منابع باستان‌شناسانه و دیرینه‌شناسی سروکار داریم و فرهنگ انسان برایمان بارز است. کار روی نمادها و فعالیت‌های سنسین مختلف و جنس‌ها و معانی انجام می‌دهیم و برای فرهنگ‌ها احترام قایلیم. به جامعه بشری نگاه طولانی مدت داریم و اطلاعات وسیعی از مناطق مختلف کره زمین در اختیارمان است. آن زمان که اینجا را در هم بیامیزیم، نگاه دیگری نسبت به اتفاقات اطراف پیدا می‌کنیم. این فعالیت‌ها لازم است تا انسان‌شناسان خاورمیانه حرف منطقه‌شان را، این منطقه غنی و با پشتوانه‌هایی که در خاک و در کتابخانه خفته است، در دنیا بزنند و بگویند تخریب نکنید؛ چه چیز را دارید از بین می‌برید؟ این از دست دادن برای کل بشر است. از دست دادن سوریه، از دست دادن گذشته کل بشر است. زیر خاک رفتن افغانستان و بدبخت کردن مردم، زیر خاک رفتن کل بشریت است. بعد می‌آیند در رسانه‌ها مردم افغانستان را پاره‌پاره، بدبخت و سرگشته نشان می‌دهند که دیگران بی‌ذوقند و وحشی، عقب‌مانده و تروریست‌اند و منطقه‌شان را باید گرفت.»

مجله انسان‌شناسی خاورمیانه از امسال، جایزه سالانه‌ای برای بهترین مقاله در نظر می‌گیرد که نخستین جایزه به انسان‌شناسی از کویت رسیده است. دوسال است که کنفرانس‌های کمیسیون انسان‌شناسی خاورمیانه در کراکوف هلند، به پیشنهاد یکی از دوستان قدیمی شهبهانی برگزار می‌شود و قرار است مکان دائمی همانجا باشد؛ شهری که می‌گوید در جنگ جهانی تخریب نشده، زادگاه برونیسلاو مالینوفسکی انسان‌شناس. پیش از این، جلسات در ترکیه، استرالیا و ژاپن برگزار شده بود.

زنی به اسم بی بی سایت اقوام ایرانی، یک سایت انسان‌شناسانه است که به زودی راهاندازی می‌شود؛ نقشه اقوام ایرانی هم یکی از آخرین کارهایش است که هنوز منتشر نشده، ولی به زودی در سایت اقوام ایرانی منتشر خواهد شد. می‌گوید «حالا دیگر همه جای دنیا بچه و نوه دارم.» مثل بیشتر بعدازظهرها در کتابخانه شخصی‌اش، آبارتمان مجزایی از منزل نشسته است. اتاق‌هایی سرتاسر کتاب، چند وسیله تزئینی حصیری و گلدان و یک قفسه آلبوم عکس سفرهایش و فقط همین‌ها که اطرافش را با اشیا شلوغ نکند: «فرو می‌روم در کتاب‌ها، فقط کار می‌کنم و کار خانوادگی را کنار می‌گذارم. برای هر سال یک برنامه کاری دارم که این عادت را با کار کردن با مجمع یاد گرفتم. همچنان هم ادامه می‌دهم. حالا هم که کارهای سایت هست.»

شهبهانی سفر زیاد می‌رود و عکس‌های زیادی می‌گیرد. می‌گوید باید هر کجا که می‌رویم، بتوانیم با زبان همان مردم صحبت کنیم. به دانشجویانش می‌گوید کوله‌پشتی‌تان پشتتان باشد و یک بلیت

زنی به اسم بی بی سایت اقوام ایرانی، یک سایت انسان‌شناسانه است که به زودی راهاندازی می‌شود؛ نقشه اقوام ایرانی هم یکی از آخرین کارهایش است که هنوز منتشر نشده، ولی به زودی در سایت اقوام ایرانی منتشر خواهد شد. می‌گوید «حالا دیگر همه جای دنیا بچه و نوه دارم.» مثل بیشتر بعدازظهرها در کتابخانه شخصی‌اش، آبارتمان مجزایی از منزل نشسته است. اتاق‌هایی سرتاسر کتاب، چند وسیله تزئینی حصیری و گلدان و یک قفسه آلبوم عکس سفرهایش و فقط همین‌ها که اطرافش را با اشیا شلوغ نکند: «فرو می‌روم در کتاب‌ها، فقط کار می‌کنم و کار خانوادگی را کنار می‌گذارم. برای هر سال یک برنامه کاری دارم که این عادت را با کار کردن با مجمع یاد گرفتم. همچنان هم ادامه می‌دهم. حالا هم که کارهای سایت هست.»

شهبهانی سفر زیاد می‌رود و عکس‌های زیادی می‌گیرد. می‌گوید باید هر کجا که می‌رویم، بتوانیم با زبان همان مردم صحبت کنیم. به دانشجویانش می‌گوید کوله‌پشتی‌تان پشتتان باشد و یک بلیت

زنی به اسم بی بی سایت اقوام ایرانی، یک سایت انسان‌شناسانه است که به زودی راهاندازی می‌شود؛ نقشه اقوام ایرانی هم یکی از آخرین کارهایش است که هنوز منتشر نشده، ولی به زودی در سایت اقوام ایرانی منتشر خواهد شد. می‌گوید «حالا دیگر همه جای دنیا بچه و نوه دارم.» مثل بیشتر بعدازظهرها در کتابخانه شخصی‌اش، آبارتمان مجزایی از منزل نشسته است. اتاق‌هایی سرتاسر کتاب، چند وسیله تزئینی حصیری و گلدان و یک قفسه آلبوم عکس سفرهایش و فقط همین‌ها که اطرافش را با اشیا شلوغ نکند: «فرو می‌روم در کتاب‌ها، فقط کار می‌کنم و کار خانوادگی را کنار می‌گذارم. برای هر سال یک برنامه کاری دارم که این عادت را با کار کردن با مجمع یاد گرفتم. همچنان هم ادامه می‌دهم. حالا هم که کارهای سایت هست.»

شهبهانی سفر زیاد می‌رود و عکس‌های زیادی می‌گیرد. می‌گوید باید هر کجا که می‌رویم، بتوانیم با زبان همان مردم صحبت کنیم. به دانشجویانش می‌گوید کوله‌پشتی‌تان پشتتان باشد و یک بلیت

زنی به اسم بی بی سایت اقوام ایرانی، یک سایت انسان‌شناسانه است که به زودی راهاندازی می‌شود؛ نقشه اقوام ایرانی هم یکی از آخرین کارهایش است که هنوز منتشر نشده، ولی به زودی در سایت اقوام ایرانی منتشر خواهد شد. می‌گوید «حالا دیگر همه جای دنیا بچه و نوه دارم.» مثل بیشتر بعدازظهرها در کتابخانه شخصی‌اش، آبارتمان مجزایی از منزل نشسته است. اتاق‌هایی سرتاسر کتاب، چند وسیله تزئینی حصیری و گلدان و یک قفسه آلبوم عکس سفرهایش و فقط همین‌ها که اطرافش را با اشیا شلوغ نکند: «فرو می‌روم در کتاب‌ها، فقط کار می‌کنم و کار خانوادگی را کنار می‌گذارم. برای هر سال یک برنامه کاری دارم که این عادت را با کار کردن با مجمع یاد گرفتم. همچنان هم ادامه می‌دهم. حالا هم که کارهای سایت هست.»

هم دستتان، اما خودتان را جای امن بگذارید. من هم نخستین بار بدون شناخت به ممسنی رفتم و یک نفر از دوستان که هم‌مدرس‌های برادرم بود، من را معرفی کرد، اما بقیه‌اش دست خود آدم است و بستگی دارد که آدم خودش چطور رفتار کند: «وقتی به آن جارقتم ۱۵ نامه برایم نوشته شده بود که به کجا می‌روی و غیره. تمام این چیزها هست. یک نفر هم از کسانی که رویشان تحقیق می‌کردم، سوال کرده بود که ایشان برای شما چه می‌گوید؟ طبیعتاً حساسیت‌شان به این بود که یک نفر آمده پروپاگاندا کمونیسم کند. من پرسشگرم، نمی‌روم چیزی بگویم، می‌روم بشنوم، ما نمی‌رویم آن‌جا حرف بزنیم.» می‌گوید زن‌ها این امتیاز را دارند که در پژوهش‌ها هم دنیای مردان به رویشان باز است و هم دنیای زنان و به یاد می‌آورد از سفری که در آن وقتی از مردها سوال می‌کرد مستقیم به او جواب نمی‌دادند و جواب‌ها را به پسر دایی‌اش که همراهش بود، می‌گفتند: «بعدها فهمیدم هم این رفتار و هم مردهایی که در ممسنی وقتی من وارد شدم دستهای بلند شدند و رفتند از روی احترام این رفتار را کردند.» نخستین سفرهایش بعد از ممسنی به کاشان، ورامین، اصفهان و مقداری هم در تهران بود. بعد به بلوچستان و گیلان رفت و کویر و جنوب شاهرود و میمند کرمان: «چون ترکی نمی‌دانستم آن‌دربایجان به رویم بسته بود تا دوسال پیش که یکی از دوستانم همراهی‌ام کرد. لری را می‌دانم و برای همین جنوب و غرب ایران به رویم بسته نیست.» در هر کدام از این شهرها، خواهران و برادرانی دارد که آنها حالا بعد از گذشت سال‌ها بچه‌هایی دارند

و می‌گوید نوه‌هایم هستند. وقتی پرسش کوچک بود در سفری او را هم همراه خود برده بود میمند کرمان: «حتماً کسی را در مقصد می‌شناسم اما خیلی سفرها را هم تنها می‌روم. گاهی سریع رد می‌شوم و عکس می‌گیرم.» خوشحال است که برنامه‌های کامپیوتری آمده و دیگر لازم نیست عکس‌ها را در آلبوم‌ها نگه دارد. گاهی در کتابخانه‌اش افرادی را به عنوان میهمان می‌پذیرد، آنها را به عکس‌ها است سرصدا نمی‌کنند و فقط به کسانی کتاب قرض می‌دهد که مطمئن باشد پس می‌دهند. می‌گوید باید تنها باشم. زمان‌های استراحت در همان کتابخانه می‌خوابد. «غذای خوشمزه‌ای درست می‌کنم و می‌خورم. آشپز خوبی هستم و آداب‌های زیادی را می‌شناسم.»

می‌گوید هر کاری را شروع می‌کنم می‌گویم نخستین نیستیم. خیلی‌ها این راه را رفتند و نخست باید بیایم ببینیم چه کسانی بودند، در همین خوانند‌ها بود که با نخستین متون انسان‌شناسی که صادق هدایت منتشر کرده بود، آشنا شد. تریاشیبانی را هم مادر انسان‌شناسی ایران می‌داند که کتاب انسان‌شناسی را به فارسی ترجمه کرد و از کارهای غلامحسین ساعدی و جلال‌احمد در انسان‌شناسی می‌گوید: «وقتی دانشکده علوم اجتماعی داشت با می‌گرفت، احسان نراقی از آنها خواست در این بخش کار کنند. آل احمد می‌گوید من انسان‌شناس نیستم و آنچه در ذهنم هست روی کاغذ می‌آورم. ساعدی هم پزشک بود که رفت جنوب و درباره زار نوشت. مدتی بعد نادر افشار نادری را داریم که روی ایل بهمنی کار کرد.»

در ممسنی زنی بود به اسم «بی بی» زنی که هنوز شهبهانی با او فکرم می‌کند. زنی که حضورش باعث می‌شد اگر نشسته‌اید و بیستد و اگر ایستاده کنار بود: «شخصیتش من را به فکر واداشت. هیچ زنی را نمی‌دیدم که چنین شخصیتی داشته باشد.» زنی که ایده کار کردن روی ممسنی را به او داد و حالا سهیلا شهبهانی در ایران زندگی می‌کند و می‌یرسد که

چقدر حاضریم خود را خاکی کنیم و واقعا کار کنیم؟ «ما روی زمین هستیم یعنی با آدم‌ها در ارتباطیم. رفته بودم ارمنستان، چون قبلیش به نخجوان رفته بودم به پاسپورتم خیلی توجه کردند. بعد که با مردمشان صحبت کردم، گفتند ما با هم خوبیم مشکلی نداریم. خیلی راحت نبض جامعه در دست انسان‌شناسان است و باید باشد. اما آیا کسی به حرف ما گوش می‌دهد و به ما کار دارد؟ نه. کسی با ما کار ندارد. جایگاه انسان‌شناسی چرا آن قدر حاشیه‌ای است؟ چرا می‌گویند انسان‌شناسی به آنچه اگر توییک و عجیب و غریب است، می‌پردازد؟ چون انسان‌شناسی خیلی حساس است و کارهای حساس می‌کنند، پس بهتر است یک‌جوری به حاشیه برویم. نه ما اگر توییک نیستیم، ما در میان را خوب یاد گرفتیم که هم باید به فرهنگ فرادستان و هم فرودستان، هم به فرهنگ رسمی و هم غیررسمی بپردازیم. چقدر آماده‌ایم خودمان را خاکی کنیم و واقعا

کار کنیم؟

کار کنیم؟

کار کنیم؟

کار کنیم؟

کار کنیم؟

کار کنیم؟

کار کنیم؟